

Analysis of Qur'anic Evidences of Omission in the Book of Siboyeh and its Impact on Commentators (Case Study: Zajaj, Zamakhshari, Tabarsi and Fakhr Razi)

Zahra ahmadloo

PhD Candidate in Arabic language and literature, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran

Abolfazl Rezaei¹

Associate Professor in Arabic Language and Literature, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran

Mohammad Ibrahim Khalifa Shushtri

Professor in Arabic Language and Literature, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran

Abstract

in order to strengthen the analyzes and establish syntactical principles, siboyeh has taken help from many Quranic evidences, therefore his book is considered the oldest book in the field of syntax science and the study of Qur'anic evidences. Authentic and reliable sources of interpretation help to understand and interpret the verses of the Qur'an. If this point is ignored, the commentator will fall into the abyss of interpretation or wrong interpretations. Among the various sources of interpretation, syntactic sources are very important in the correct understanding of divine verses. This can be one of the necessities of this research. This research deals with the analysis of Qur'anic evidences regarding (deletion) in the al-Ketāb. Then, in a comparative way, it is mentioned to examine the extent and how the effects of Siboyeh's interpretations on commentators such as Zajaj, Zamakhshari, Tabarsi and Fakhraddin Razi. One of the goals of this research is to express the extent of acceptance of Siboyeh's syntactical findings compared to the Qur'anic evidence by commentators. The studies conducted show that the analyzes of this syntactic scientist are accepted by commentators in most cases And the commentators have indirectly benefited from the syntactic analyzes of Siboyeh In most cases, Sibuyeh's syntactic opinions have been accepted through Zaj, Zamakhshari, or by quoting Khalil or by attributing the analysis to the Basra school. And some of his analyzes have been met with harsh or mild criticism. Another point that can be mentioned in Siboyeh's analysis is his attention to the grammar rules and the common expression among the Arabs and the context of the speech in examining the Quranic evidence. Another result of this article is the reference to the rationalism approach in some of the analyzes of Siboyeh and four commentators, which in most cases are in the form of questions and answers.

Key words: deletion, Quranic evidence, Siboyeh, Zajaj, Zamakhshari, Tabarsi, Fakhruddin Razi.

¹.Corresponding author. Email: a_rezayi@sbu.ac.ir

تحلیل شواهد قرآنی حذف در کتاب سیبویه و تاثیر آن بر مفسران (مطالعه موردی: زجاج، زمخشری، طبرسی و فخر رازی)

زهرا احمدلو (دانشجوی دکتری زبان و ادبیات عربی دانشگاه شهید بهشتی تهران، ایران)

ابوالفضل رضایی¹ (دانشیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه شهید بهشتی تهران، ایران)

محمد ابراهیم خلیفه شوشتری (استاد گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه شهید بهشتی تهران، ایران)

چکیده

سیبویه برای استحکام بخشی تحلیل‌ها و وضع اصول نحوی از شواهد قرآنی بسیاری یاری گرفته است، از این رو پیداست که کتاب او اثری گران سنگ و مرجعی مهم در حوزه گرامر یا قواعد نحوی و شواهد قرآنی بر شمرده می‌شود. منابع تفسیری اصیل و موثق، به درک و تفسیر آیات قرآن کمک می‌کند که در صورت بی توجهی به این نکته مفسر در ورطه تفسیر به رای یا برداشت‌های ناروا خواهد افتاد. در میان منابع مختلف تفسیر، منابع نحوی اهمیت بسزایی در فهم درست آیات الهی دارد، این امر می‌تواند از ضرورت‌های این پژوهش باشد. این جستار با استفاده از روش توصیفی - تحلیلی، به مطالعه تحلیل شواهد قرآنی در باب (حذف) در الکتاب و بیان تاثیر یافته‌های نحوی سیبویه بر روی مفسرانی چون زجاج، زمخشری، طبرسی و فخرالدین رازی می‌پردازد. اشاره به میزان پذیرش یافته‌های نحوی سیبویه از شواهد قرآنی از جانب مفسران از جمله اهداف این پژوهش است. بررسی‌های انجام شده، نشان می‌دهد، تحلیل‌های این دانشمند نحوی در بیشتر موارد از جانب مفسران مورد تایید واقع شده است و تاثیر پذیری مفسران از این عالم نحوی بیشتر به صورت غیر مستقیم است که در اکثر موارد به واسطه زجاج، زمخشری، یا با نقل قول از خلیل و یا انتساب تحلیل به مکتب اهل بصره، دیدگاه سیبویه مورد پذیرش قرار گرفته است و در برخی موارد تحلیل‌های او با نقد تند به خصوص از جانب فخر رازی و یا با نقد ملایم مواجه شده است. نکته دیگری که در تحلیل‌های سیبویه قابل ذکر است، توجه او به قواعد نحوی و عناصر زبانی کلام اعم از لفظی و معنایی، در بررسی شواهد قرآنی است. از دیگر

¹ . نویسنده مسئول: a_rezayi@sbu.ac.ir

نتایج این مقاله اشاره به رویکرد عقل‌گرایی در برخی از تحلیل‌های سیبویه و چهار مفسر است که در بیشتر موارد به صورت پرسش و پاسخ می‌باشد.

کلید واژه‌ها: حذف، شواهد قرآنی، سیبویه، زجاج، زمخشری، طبرسی، فخرالدین رازی.

1. مقدمه

با مطالعه و بررسی تاریخچه پیدایش علوم ادبی و سیر تحول آن با این واقعیت مواجه می‌شویم که پایان قرن چهارم اوج بالندگی و شکوفایی دانش‌هایی چون؛ لغت و نحو و بلاغت است. از این رو مفسران قرآن در پیش‌برد آثار تفسیری خود از این علوم بهره جستند. به گونه‌ای که امام غزالی می‌گوید: هرکسی که می‌خواهد درباره تفسیر آیه‌های قرآنی صحبت کند و کلامش ابلاغ درست مقصود باشد، باید که عالم به علم لغت باشد و شناخت کامل به فن نحو داشته و در قوانین نحوی و صرفی، دانشمندی توانا باشد (الغزالی، د.ت: 24). قرآن پژوهان در یک دسته بندی علوم مورد نیاز قرآن پژوهان و مفسران را به 3 دسته علوم مبنایی، علوم معیاری و علوم ابزاری تقسیم نموده‌اند (رجبی، 1382: 252). مقصود از علوم ابزاری همان علوم ادبی یعنی صرف، نحو، معانی و بیان است. این دانش اگر چه ابزاری است لیکن از نظر کاربرد بر دو دانش دیگر تقدم رتبی دارد؛ زیرا اگر تفسیر قرآن کریم را دارای دو مرحله بدانیم (مرحله اول: بدست آوردن مفاد استعمالی و مرحله دوم: دستیابی به مراد جدی خداوند) شناخت مفاد استعمالی عبارات و جملات قرآن کریم در گرو تسلط بر علوم ابزاری؛ یعنی صرف، نحو و معانی و بیان است (آسه، 1392: 40). نحو، تخصصی است که دارای مسائل جزئی و بحث‌های دقیقی است که خاص کارشناسان این علم است (ابراهیم، 1996: مقدمه).

"الکتاب" سیبویه جایگاه قابل توجهی در نزد اساتید لغت و نحو و تفسیر دارد و منبع استشهاد برای بسیاری از علمای نحو در تثبیت قواعد نحوی و بیان دیدگاه‌های نحوی آنها به حساب می‌آید. هم چنین این کتاب یک مرجع مهم در زمینه پژوهش‌های قرآنی و استشهاد به آیات با اسلوبی اصیل و علمی است و همواره اسلوب "سیبویه" در این کتاب الگویی ارزشمند برای پژوهشگران به حساب می‌آید. "عبد الخالق عظیمه" در رابطه با کتاب "سیبویه" می‌گوید: «همه‌ی دانشمندان نحوی که بعد از "سیبویه" آمدند، از کتاب او تاثیر گرفتند و با راهنمایی‌های این کتاب به مسیر درستی در زمینه علمی هدایت شدند. این کتاب برای عصرهای مختلف کتابی تازه و ارزشمند به حساب می‌آید، که هرگز رنگ کهنگی و تاریخ گذشته به خود نمی‌گیرد. این کتاب مانند درخت بزرگ و تنومندی است که تالیفات دیگر چون شاخ و برگ برای این کتاب به حساب می‌آیند و یا چون نهری جاری و روان است که شاخه‌ها و ریشه‌ها را سیراب می‌کند» (عظیمه، 1975: 123). از این

رو گفته می‌شود: «کتاب "سیبویه" خلاصه‌ی افکار بزرگان نحو پیشین است. او پیشوای علمای نحو و والاترین الگو برای آنها به حساب می‌آید» (خاطر، 2008: 155).

در این کتاب مباحث متعددی از قواعد زبان عربی مطرح شده که از جمله‌ی این مباحث، مبحث حذف است.

با فرض این‌که راه شناخت صحیح و کامل هر موضوعی، بهره‌گیری از منابع و مصادر آن دانش است و درک و تفسیر آیات قرآن منوط به بهره‌مندی از کتاب‌های تفسیری معتبر است که در صورت عدم توجه به این منابع، مفسر نمی‌تواند به شناخت و فهم صحیحی از آیات الهی دست پیدا کند و از بسیاری از نکات مهم و ارزشمند قرآنی محروم می‌ماند، در این پژوهش کوشیده‌ایم به چند نمونه شواهد قرآنی‌ای که در زمینه حذف در سطح جمله در کتاب چند جلدی سیبویه مورد استناد قرار گرفته است، اشاره کرده و مورد بررسی قرار دهیم تا چگونگی اعتبار آراهای نحوی سیبویه را، به عنوان یک مرجع در زمینه علم نحو، در عرصه شواهد قرآنی، بر روی کتاب‌های مفسرانی چون الزجاج (ت: 311 هـ)، زمخشری (ت: 538 هـ)، طبرسی (ت: 548 هـ)، فخرالدین رازی (ت: 606 هـ) مورد ارزیابی قرار دهیم. بنابراین بر اساس آنچه که مطرح کردیم، پرسش‌های ذیل رخ می‌نماید:

1- چگونه سیبویه در تحلیل‌های نحوی خود، از بافت عناصر زبانی کلام و قواعد نحوی کلام عرب، الهام گرفته است؟

2- پذیرش یا عدم پذیرش تحلیل‌های سیبویه به چه شکلی در تحلیل‌های نحوی مفسران دیده می‌شود؟ بر همین اساس با توجه به اهمیت تحلیل‌های نحوی سیبویه به خصوص در ارتباط با شواهد قرآنی که این پژوهش متمرکز بر مبحث حذف یکی از عناصر کلامی (فعل، ترکیب و حرف) است، چه بسا با بررسی شواهد قرآنی در این حوزه، عوامل تاثیر گذار بر روی تحلیل‌های سیبویه روشن و درک تحلیل‌های او آسان‌تر شود و بهتر بتوان جایگاه دیدگاه‌های نحوی سیبویه را در تفسیر مفسران ارزیابی کرد.

2. فرضیه پژوهش

با توجه به فرهنگ غنی سیبویه، تسلط او بر نحو و قرآن و آشنایی او با زبان عربی، به نظر می‌رسد او در تحلیل نحوی شواهد قرآنی، دلالت‌های معنایی کلام و قواعد عربی و سبک بیانی رایج در بین عرب زبان‌های

فصیح را مد نظر داشته است و همین امر باعث شده است که کتاب او از جمله منابع مهم تفسیری به حساب آید و مفسران اهتمام خاصی به تحلیل‌های او داشته باشند و دیدگاه‌های نحوی او به صورت مستقیم و یا غیر مستقیم، جایگاهی را در تفسیر مفسران برجسته‌ای چون؛ زجاج، زمخشری، طبرسی و رازی داشته باشد.

3. یسینه‌ی پژوهش

یسینه‌ی پژوهش حاضر از دو منظر قابل بررسی است:

3.1. شواهد قرآنی در "الکتاب"

خدیجه الحدیثی (1974)، در کتاب خود با عنوان «الشاهد و اصول النحو فی کتاب سیبویه». با مطرح کردن تعدادی از شواهد قرآنی در صدد اثبات بهره بردن سیبویه از شواهد قرآنی و قرائت‌های آن و پاسخ به برخی از شبهات است. مقاله رضوان عبدالکریم الطاهر عمران و محمد سالم حرشه و ابراهیم محمد خلیفه حکومت، با عنوان «الشاهد القرآنی فی کتاب سیبویه» (2014) اشاره به جایگاه مهم قرآن و قرائت‌های قرآنی در کتاب سیبویه در کشف و توضیح قوانین نحوی دارد و بیان می‌کند که سیبویه، قرائت‌های قرآنی را سنتی می‌داند که باید پیروی شود.

3.2. شواهد قرآنی بین سیبویه و دیگر عالمان نحو یا مفسران

کتاب "رجاء عجیل الحسناوی" (2015) با عنوان "الحجاج والاحتجاج بأقوال سیبویه فی کتب علوم القرآن (کتاب البرهان للزرکشی فمؤذجا)" پژوهشی است که اساس کار علمی این کتاب بیان میزان بهره بردن "زرکشی" در تحلیل‌های نحوی و صرفی خود از تحلیل‌های سیبویه است.

مقاله رحیم کریم علی الشریفی و ماهر حضیر هاشم (2012)، با نام «أثر سیبویه فی تفسیر مفاتیح الغیب لـ [فخرالدین الرازی] (ت 606هـ)» در ارتباط با تاثیرپذیری فخرالدین رازی از یافته‌های نحوی سیبویه صحبت می‌کند. در این مقاله مطرح می‌شود که رازی به صورت غیر مستقیم و به واسطه دیگر دانشمندان نحوی، تحلیل‌های سیبویه را در تفسیر خود ذکر کرده است. مقاله "حسین احمد بو عباس" با عنوان "الشاهد القرآنی بین سیبویه والمبرد" پژوهشی بر اساس مقایسه چگونگی بهره بردن این دو دانشمند نحوی از شواهد قرآنی است. در نهایت نویسنده به این نتیجه می‌رسد که "سیبویه" توانست با بهره بردن از شواهد قرآنی در توضیح قوانین نحوی، تاثیر بزرگی بر روی دانشمندان نحوی و مفسران داشته باشد. در حالی که "مبرد" با این که درنگ زیادی در قبول یا عدم پذیرش قرائت‌های قرآنی داشته است ولی با این حال مقدس بودن قرآن بر روی تحلیل‌های نحوی او تاثیر گذاشته است. نویسنده اشاره می‌کند که دیدگاه "سیبویه" در برابر نقد قرائت‌ها با ملاحظه ولی دیدگاه "مبرد" بدون ملاحظه است. در این مقاله بررسی نحوی هیچ یک از شواهد قرآنی صورت نگرفته است. مقاله ابوالفضل

رضایی و زهرااحمدلو (1400)، با عنوان «نقد بازتاب تحلیل‌های سیبویه بر مجمع البیان طبرسی»، مبحث‌های مختلفی از مباحث نحوی، به مانند: مبحث استثنا، فاصله نحوی و قاعده حمل در شواهد قرآنی کتاب سیبویه را مورد بحث و تحلیل قرار داده است و همچنین یکی دیگر از مباحث این پژوهش بررسی بازتاب دیدگاه‌های نحوی سیبویه بر تحلیل‌های نحوی طبرسی است که در پایان نویسندگان به این نتیجه می‌رسند که اکثر تعلیل‌های طبرسی به صورت غیر مستقیم برگرفته شده از این عالم نحوی است. در این مقاله به مبحث حذف اشاره نشده است.

4. حذف

باب حذف یکی از موضوعاتی است که در کتاب سیبویه به آن پرداخته شده است و این باب به‌عنوان یک پدیده زبانی، در بین همه‌ی زبان‌ها به خصوص زبان عربی به سبب تمایل آنها به ایجاد دیده می‌شود. حذف در کلام به سبب وجود دلالت‌هایی شکل می‌گیرد. ابن یعیش می‌گوید: الفاظ برای دلالت بر معنا در کلام می‌آیند. ولی اگر معنا به دلایلی بدون وجود الفاظ از کلام فهمیده شود، در این صورت حذف جایز است (ابن یعیش، 1928، ج 1: 94)؛ زیرا که اختصار در کلام همراه با علم به محذوف، امری مطلوب در نظر عرب‌ها به حساب می‌آید (ابن خشاب، 1972: 278). زرکشی در تعریف حذف می‌گوید: حذف در کلام عبارت است از: حذف جزئی یا همه‌ی عناصر کلام به سبب دلالت عاملی (الزرکشی، 1957، ج 3: 115). براساس این تعریف، حذف فقط در یک کلمه نیست بلکه ممکن است در جمله یا در چند جمله صورت گیرد. سیبویه در کتابش به مبحث حذف در بابی تحت عنوان (ما یكون في اللفظ من الأغراض) اشاره دارد. این کلام او به این معنا است که حذف بر کلام عارض می‌شود؛ زیرا اصل در کلام، آوردن کلام بدون حذف است. او می‌گوید: «فمما حذف وأصله في الكلام غير ذلك» (سیبویه، 1988، ج 1: 24). سیبویه در کتابش نشان می‌دهد که جایگاه حذف متعدد است و مختص به یک باب نیست و تقریباً بابی از باب‌های نحوی را نمی‌یابیم که حذف در آن باب، خواه جمله باشد، خواه در سطح اجزاء جمله، وارد نشده باشد و او این امر را با شواهد قرآنی شرح می‌دهد.

1.4. حذف فعل

سیبویه در این مبحث اشاره به شواهد قرآنی ای می‌کند که در این شواهد فعل محذوف است. طبق نظر سیبویه وجود اسم منصوب در کلام بدون حضور عاملی که قبل از آن اسم منصوب باشد، اشاره به محذوف بودن فعل دارد. این سخن طبق نظر سیبویه اشاره به این معنا دارد که اگر چه وجود فعل از نظر لفظ و نوشتاری در کلام حضور ندارد ولی وجودش بر اساس قرینه‌هایی در کلام احساس می‌شود.

1.1.4 حذف به دلالت بافت لغوی کلام

از جمله شروط حذف در کلام این است که در کلام دلایلی به وجود فعل محذوف اشاره داشته باشند. از جمله این دلایل می‌توان به بافت لغوی کلام اشاره کرد. تعبیری که سیبویه برای این دلیل به کار می‌برد «استغناء بما جرى من الذكر» است (سیبویه، 1988، ج 1: 275) این تعبیر اشاره به ساختار لغوی متن و حالت کلام و عناصر زبانی متنی که در آن اسلوب حذف جاری شده است، دارد (الخطیب، 2006، ج 1: 492). بافت لغوی کلام چارچوبی از دلالت‌هایی را شکل می‌دهند که امکان حذف یک عنصر یا چند عنصر را به متن می‌دهند؛ زیرا در دلالت‌های عناصر موجود در کلام، اشاره‌هایی نهفته است که به طور ضمنی اشاره به عنصر محذوف دارند (النجار، 2003: 155)؛ یعنی این که ساختار کلام اشاره به عنصر محذوف در کلام دارد. در این زمینه می‌توان به تحلیل سیبویه بر علت نصب (خیراً) در سخن خداوند تعالی ﴿إِنَّهَا خَيْرٌ لَّكُمْ﴾ (النساء/171) اشاره نمود. او بر اساس دلالت بافت کلام تحلیل بر حذف فعل می‌کند و می‌گوید: هنگامی که گفته می‌شود (انته) در واقع خواسته می‌شود که از امری دست بردار و داخل در امر دیگری شو. "خلیل" (ت: 174هـ) می‌گوید: گویی که تو مخاطب را تشویق به معنایی می‌کنی که مد نظر است. گویی که تو می‌گویی: (انته و ادخل فیما هو خیر لک). (خیراً) در این عبارت منصوب شده است به اعتبار این که هنگامی که به مخاطب گفته می‌شود: (انته) در واقع مخاطب تشویق به امری می‌شود؛ به همین سبب (خیراً) در این عبارت منصوب شده است و فعل به سبب کثرت کاربرد در کلام و با توجه به علم مخاطب که او تشویق بر انجام امر دیگری شده، حذف شده است. در این آیه هنگامی که به مخاطب گفته می‌شود: (انته)، در واقع این سخن بدل از این عبارت فرضی (انته خیراً لک و ادخل فیما هو خیر لک) است (همان: 283-284). تشویق مخاطب و شناخت منظور متکلم دلیل بر کوتاهی کلام و محذوف بودن فعل امر است.

— زجاج بیان می‌کند که در تفسیر (خیراً) اختلاف نظر وجود دارد. او ابتدا نظر کسائی (ت: 179هـ) و فرأ (ت: 207هـ) را بیان می‌کند و می‌گوید: کسائی معتقد است این لفظ منصوب شده است؛ چون وابسته به جمله اول نیست. عرب زبان‌ها این سبک از بیان را در جمله‌ای که معنی کامل است، به کار می‌برند؛ به مانند این است که ما بگوییم (لتقومنَّ خیراً لک) ولی اگر جمله معنایش را کامل بیان نکند، در این صورت مرفوع می‌شود؛ مثل این که بگوییم: (إن تنته خیر لک). فرأ بیان می‌کند: این کلمه به سبب این که متصل به فعل امر است، منصوب شده است. ما می‌گوییم (انته هو خیر لک)، حالا اگر (هو) حذف شود (خیر) متصل به ما قبلش می‌شود و منصوب می‌گردد (الزجاج، 1988، ج 2: 134). زجاج در ادامه می‌گوید: کسائی و فرأ مشخص نکرده‌اند که منصوب بودن این لفظ مربوط به کدام دسته از منصوب‌ها است و توضیحات بیشتری هم بیان نکرده‌اند (همان). در پایان

وی، دیدگاه خلیل و مکتب اهل بصره را در ارتباط با این لفظ بیان می‌کند که آنها بر اساس معنایی که استنباط کرده‌اند، این لفظ را منصوب نموده‌اند (همان). به نظر می‌رسد زجاج این تحلیل را تایید می‌کند؛ زیرا نقدی بر این دیدگاه وارد نکرده است و تحلیل سیبویه را با نقل مستقیم از خلیل و مکتب اهل بصره به صورت کامل در تفسیر خود بیان می‌کند.

— زمخشری در کتاب «المفصل فی علم العربیة» مستقیماً به نقل از سیبویه تحلیل او را در مورد این شاهد قرآنی بیان می‌کند (ر.ک: الزمخشری، 1998: 70).

— طبرسی با نقل قول مستقیم از زجاج اختلاف نظرهایی را که در مورد اعراب (خیراً) وجود دارد، بیان می‌کند (ر.ک: الطبرسی، 2005، ج 3: 205). بنابراین طبرسی نیز به صورت غیر مستقیم به واسطه زجاج، دیدگاه نحوی سیبویه را تایید نموده است.

— تحلیل فخر رازی متفاوت از سایر مفسران و سیبویه است. او این آیه را به مانند تحلیل آیه 170 همین سوره ﴿فَأَمَّنُوا خَيْرًا لَّكُمْ﴾ تفسیر نموده است. رازی در این آیه فعل محذوف را (یکن) تحلیل کرده است. استنباط او بر این آیه (فَأَمَّنُوا يَكُن ذَلِكُ الْإِيمَانِ خَيْرًا لَّكُمْ مَا أَتَى فِيهِ) است (الرازی، 1981، ج 11: 116). با توجه به تفسیر "رازی" می‌توانیم بگوییم تحلیل او بر آیه 171 سوره ی نساء بر اساس کتاب (معالم التنزیل)، (انتهوا یَكُن الْإِنْتِهَاءُ خَيْرًا لَّكُمْ) می‌باشد (الفراء البغوی: 2002، ج 2: 193). در تحلیل "سیبویه" (خیراً) منصوب برای فعل محذوف است ولی در تحلیل "رازی" (خیراً) خبر برای فعل (کان) می‌باشد.

سیبویه هدف از محذوف بودن فعل را تشویق مخاطب در پرداختن به امری نیکو و پایان دادن امر دیگری می‌داند. در حالی که فخر رازی هدف از محذوف بودن فعل را ایجاد شرط برای مخاطب تحلیل می‌کند؛ یعنی به دست آمدن نتیجه‌ی مطلوب در صورت پایان دادن به امری است. سیبویه با توجه به بافت کلام می‌گوید در این آیه تشویق کردن مخاطب مد نظر است؛ زیرا ساختار جمله‌های این آیه همراه با جمله‌های انشائی طلبی است. این آیه برای جلب توجه مخاطب و برای برقراری ارتباط با مخاطب با جمله‌ی ندائیه شروع شده است. خداوند در این آیه اهل کتاب را که منظور مسیحیان است، با حرف ندا (یا) مورد خطاب قرار می‌دهد. کاربرد این حرف گویای دوری اهل کتاب از خداوند و بی‌ایمانی آنها است. آنگاه خداوند با آوردن جمله‌های امر و نهی به صورت پی در پی، اهل کتاب را دعوت به ایمان و میانه روی و یگانه پرستی می‌کند. تکرار جمله‌های طلبی گویای تأکید بر این دعوت دارد. در این آیه بعد از جمله‌ی طلبی آخر (انتهوا)، جمله‌ای کوتاه با ساختاری متفاوت (خیراً لکم) بیان می‌شود. این جمله با اسم منصوب که عامل آن محذوف است، شروع شده است. با توجه به این که این آیه از چند جمله‌ی طلبی تشکیل شده است، می‌توان فرض کرد که عامل محذوف در این عبارت، فعل طلبی است. این فرض با جمله‌های طلبی قبل از عبارت (خیراً لکم) هماهنگ است. هم چنین بودن شبه

جمله (لکم) در عبارت (خیراً لکم) گویای این مساله است که خداوند اهل کتاب را دعوت و تشویق بر انجام خیری می‌کند که عاقبت آن خیر شامل حال خودشان می‌شود. اما تحلیل رازی، بر اساس جمله شرطیه است که این تحلیل با جمله‌های طلبی که قبل از کلام الهی آمده است، همخوانی ندارد. رازی فعل (إنهوا) را فعل طلبی که متضمن معنای شرط است، فرض نموده است.

2.1.4. حذف به دلالت قرینه لفظیه

سیبویه در باب محذوف بودن فعل به اعتبار مذکور بودن در آیات ما قبل اشاره به آیهی ﴿بَلَىٰ قَادِرِينَ﴾ ﴿القیامة/4﴾ دارد. او در شرح این شاهد قرآنی بیان می‌کند: «بر اساس فعل (نجم) که در آیه ما قبل ﴿... أَلَّنَّ نَجْمَ عِظَامَهُ﴾ ﴿القیامة/3﴾، آمده است، اصل این آیه، (بَلَىٰ نَجْمُهَا قَادِرِينَ) فرض می‌شود» (سیبویه، 1988، ج 1: 346). یعنی در این شاهد قرآنی فعل (نجم) حذف شده است.

— زجاج به مانند سیبویه بدون استناد به کلام او معتقد است (قادرین) حال و منصوب برای فاعل مستتر در فعل محذوف است (ر.ک: الزجاج، 1988، ج 5: 251). بنابراین زجاج به صورت غیر مستقیم تحلیلی به مانند سیبویه بر این شاهد قرآنی دارد.

— زمخشری در تحلیل این آیه دو احتمال را بیان می‌کند: 1- به مانند سیبویه بدون اشاره به کلام او (قادرین) را حال برای ضمیر در فعل محذوف در نظر می‌گیرد و معنای کلام را (بلی نجمها قادرین) ذکر می‌کند. در این حالت اعرابی، معنای آیه تاکید بر قادر بودن خداوند بر جمع آوری استخوان‌های بدن حتی سرانگشتان دست با ظرافت‌هایش بعد از مرگ دارد. 2- زمخشری در احتمال دوم، احتمال به رفع (قادرین) به عنوان خبر برای مبتدای محذوف، می‌دهد و فرض می‌کند، معنای متن این شاهد قرآنی (نحن قادرین) است. در این حالت اعرابی، آیه خبر از آفرینش انگشتان دست و پاها به یک شکل به مانند سم حیوانات، که تفاوتی با هم ندارند، می‌دهد (الزمخشری، 1998، ج 6: 267). زمخشری در احتمال اول، به صورت غیر مستقیم تحلیلی به مانند سیبویه دارد.

— طبرسی بر اساس دلالت کلام در آیه ما قبل عامل حال را، محذوف می‌داند ولی در این نظر نحوی او استناد به کلامی دیده نمی‌شود و به صورت غیر مستقیم تحلیل سیبویه را پذیرفته است (ر.ک: الطبرسی، 2005، ج 10: 146).

— فخر رازی می‌گوید: برای (قادرین) در این آیه، دو وجه را می‌توان فرض کرد: 1- حال برای ضمیر مستتر در فعل محذوف (نجم) است. در این وجه تاکید بر قادر بودن در بازگرداندن ترکیب اعضاء بدن انسان به حالت اول است. 2- در وجه دوم تصور می‌کنیم که حقیقت آیه (کنا قادرین) است. استنباطی که از این تصور حاصل می‌شود این است: همان‌طور که ما از همان ابتدا سر انگشتان را می‌آفرینیم باید تا پایان هم توانا به این آفرینش

باشیم. رازی در ادامه می‌گوید: این لفظ با إعراب رفع (قادرون) نیز قرائت شده است که با این قرائت این لفظ در این آیه به معنی (نخن قادرون) است (الرازی، 1981، ج 30: 217). فخر رازی بیان می‌کند: وجه اول از نظر او مورد اشکال است؛ زیرا آوردن حال در صورتی شایسته است، که امکان وقوع آن امر وجود داشته باشد، نه این‌که ذو الحال متصف به آن ویژگی باشد. مثلاً ما می‌گوییم: (رأیت زیداً راکباً)، در این عبارت ما (راکباً) را حال در نظر می‌گیریم؛ برای این‌که ممکن است، گاهی زید را در حالت سواره ببینیم. در این آیه نیز در صورتی خداوند استخوان‌های مخلوقات را گردآوری می‌کند که خود قادر بر این امر باشد. بنابراین اگر (قادر) در این آیه حال فرض شود؛ به مانند این است که ما یک امر مبرهنی را برای ذوالحال بیان کرده‌ایم و بیان واضح‌تر نموده‌ایم. در حالی‌که این فرض ممکن نیست (همان).

با توجه به کلام فخر رازی، او نظر سیبویه را بر اساس توجیه خود قبول ندارد و می‌توان گفت شاید وجه دوم (کنا قادرین) از نظر او قابل قبول است؛ زیرا در این وجه گفته می‌شود این توانایی در گذشته بوده است و هم‌چنان ادامه دارد. در حالی‌که "سیبویه" (قادرین) را حال و بر اساس قرینه لفظیه، عامل حال را فعل محذوف در جمله بیان می‌کند. رازی در تحلیل این آیه در وجه دوم بیان می‌کند که (قادر) از صفات ثبوتی خداوند است. صفات ثبوتی «صفاتیه» هستند که جنبه وجودی دارند و ذات خداوند بدان‌ها متصف می‌شود. شمار صفات ثبوتی هفت تا هستند و حکمای الهی و از جمله متکلمان در اصناف ذات حق به این هفت صفت متفق هستند. قدرت، علم، حیات، اراده، سمع، بصر و کلام» (طوسی، 1980، ج 1: 269). یعنی این‌که این صفات جزء ذات الهی هستند و از ذات الهی جدا شدنی نیستند و نمی‌توان این صفت را مقطعی برای ذات باری تعالی در نظر گرفت؛ به همین دلیل رازی در تحلیل این آیه (قادر) را حال در نظر نمی‌گیرد و معتقد است که این شاهد قرآنی را باید تاویل به (کنا قادرین) کنیم. در حالی‌که سیبویه با رعایت اصول نحوی، کلمه (قادر) را در این شاهد قرآنی به عنوان حال تحلیل نموده است. همچنین در نقد تحلیل رازی باید گفت: در کتاب‌های نحوی در مبحث حال، به حال لازم اشاره شده است. یکی از شروط حال لازم این است که حال تاکید بر عامل یا مضمون جمله قبل از خود باشد. ما در این شاهد قرآنی می‌بینیم که حال در این عبارت برای تاکید عامل که دلالت بر تجدد ذوالحال دارد، اشاره دارد. بنابراین اگر (قادر) را در این عبارت قرآنی به عنوان حال لازم در نظر بگیریم، دیگر به معنای مقطعی بودن حال برای ذوالحال نیست بلکه به معنای ثبوت حال برای ذوالحال است.

2.4 حذف جمله

در حذف ترکیب برخی از اجزاء کلام ذکر می‌شود و برخی دیگر از اجزاء کلام حذف می‌شود.

1.2.4 حذف جمله به دلالت قرینه معنوی کلام

سیبویه در برخی از شواهد قرآنی احتمال می‌دهد که ساختار آیه بر اساس ترکیب ماقبلش که حذف شده، بنا شده است؛ مانند ﴿الرَّائِيَةُ وَالرَّائِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ﴾ (النور/2) و ﴿وَالسَّارِقُ وَالسَّارِقَةُ فَاقْطَعُوا أَيْدِيَهُمَا﴾ (المائدة/38) این احتمال او به سبب مقترن بودن فعل با حرف (فاء) است؛ زیرا «خبری که برای مبتدا است، نباید مقترن با حرف (فاء) باشد؛ به سبب بودن ارتباط محکمی که بین مبتدا و خبر به مانند ارتباطی که بین فعل و فاعل برقرار است، نباید بین مبتدا و خبر حرف رابطی باشد» (ابن مالک، 1990، ج 1: 328). بنابراین گفته نمی‌شود (زیدٌ ففائمه). «همراه بودن حرف (فاء) با خبر جایز نیست مگر این که در حکم شرط از جهت این که نیاز به جواب دارد؛ به مانند اسم موصول که نیازمند به جمله است، یا به مانند این نوع از اسم‌ها باشد. ولی اگر فاقد این شرط باشد، خبر نمی‌تواند همراه با حرف (فاء) باشد؛ و جمله‌ای که مقترن با حرف (فاء) است از نظر سیبویه جمله‌ی معطوف به حساب می‌آید» (ابن مکتوم القیسی، 1949، ج 3: 478). بر اساس نظر سیبویه (زید) در عبارت (زیدٌ ففائمه) یا مبتدا است که خبر آن محذوف شده است. یا این که خبر و مبتدا محذوف در نظر گرفته می‌شود و (ففائمه) معطوف است.

سیبویه در مورد این دو شاهد قرآنی بیان می‌کند که: «اعراب به نصب در این دو شاهد قرآنی قوی‌تر است ولی اکثریت فقط اعراب به رفع را پذیرفته‌اند» (سیبویه، 1988، ج 1: 144). او درباره علت اعراب نصب می‌گوید: «همان‌طور که ادوات استفهام با فعل سازگاری بیشتری دارند و اصل در باب استفهام به این شکل است که پس از آنها، ابتدا فعل سپس اسم آورده شود. در مورد امر و نهی نیز همین قاعده جاریست؛ زیرا امر و نهی کردن فقط با فعل شکل می‌گیرد و فرق نمی‌کند که فعل مذکور باشد یا مقلد» (همان: 137).

سیبویه در مورد علت اعراب به رفع شاهد قرآنی سوره‌ی نور می‌گوید: «این آیه از نظر ساختاری مانند آیه ﴿مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ﴾ (محمد/15) است. خداوند در سوره محمد در ادامه این آیه فرموده است «فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ» (محمد/15). کلاً (مثل) در آیه 15 مقدمه‌ای است برای شروع صحبتی که بعد از این آیه آمده است. گویی که خداوند فرموده است (و مِنَ الْقِصَصِ مَثَلُ الْجَنَّةِ) یا (مِمَّا يُقْصُ عَلَيْكُمْ مَثَلُ الْجَنَّةِ) (سیبویه، 1988، ج 1: 143). منظور سیبویه این است که در این آیه (مَثَلُ الْجَنَّةِ) خبر برای مبتدای محذوف است. او در این شاهد قرآنی بر اساس استنباطی که از دلالت‌های معنایی این آیه دارد، تحلیل به حذف ترکیب (مِمَّا يُقْصُ عَلَيْكُمْ مَثَلُ الْجَنَّةِ) در این کلام قرآنی می‌کند. در تفسیر المیزان بیان شده است: «کلمه (مثل) به معنای صفت است» (الطباطبایی، 1973، ج 18: 383). اگر تاملی بر آیات قبل از این شاهد قرآنی داشته باشیم، می‌بینیم خداوند در آیه 3 همین سوره فرموده‌اند: ﴿ضَرَبَ اللَّهُ لِلنَّاسِ أَمْثَالَهُمْ﴾، منظور این عبارت الهی این است که خداوند صفات مومنین و کافران را در این سوره بیان می‌کند. با توجه به همین سخن الهی در این آیه، می‌توان گفت: بیان صفات بهشت هم، از جمله صفت‌هایی

است که خداوند در این سوره مد نظر قرار داده است. از این رو می‌بینیم که خداوند در آیه 15، به بیان صفات بهشت می‌پردازد. بنابراین با توجه به کلام الهی در آیه 3 این سوره می‌توان استنباط کرد که مرفوع بودن (مثل) در آیه 15 این سوره به سبب محذوف بودن ترکیبی است که خداوند به طور ضمنی در این سوره به آن اشاره نموده است. بنابراین می‌توان گفت: برداشت نحوی سیبویه بر اساس دقت نظر او بر مضمون سوره است. در ادامه "سیبویه" می‌گوید: (الزَّائِي وَ الزَّانِيَةُ) در سوره نور به مانند شاهد قرآنی سوره محمد است. هنگامی که خداوند در آیه اول سوره نور می‌فرماید: «سُورَةٌ أَنْزَلْنَاهَا وَ فَرَضْنَاهَا» گویی که خداوند در آیه دوم همین سوره فرموده است: (فِي الْفَرَائِضِ الزَّانِيَةُ وَ الزَّانِي) یا (الزَّانِيَةُ وَ الزَّانِي فِي الْفَرَائِضِ). همچنین در شاهد قرآنی سوره مائده، گویی که خداوند فرموده است: (فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ عَلَيْكُمُ السَّارِقُ وَ السَّارِقَةُ وَ السَّارِقَةُ فِيمَا فَرَضَ اللَّهُ عَلَيْكُم) سپس خداوند در ادامه این دو آیه، بعد از عامل بودن محذوف در اسم، دو فعل (فاجلدوا) و (فاقطعوا) را می‌آورد» (همان).

سیبویه در تحلیل خود بیان می‌کند که (السارق و السارقة) و (الرائية و الزاني) بر اساس فعل (فاقطعوا) و (اجلدوا) بیان نشده‌اند بلکه بر اساس ترکیب محذوفی که از بافت کلام فهمیده می‌شود، ساخته شده‌اند، زیرا اگر بر اساس فعلی که بعد از آنها آمده است، ذکر می‌شدند در این صورت تمرکز جمله بر روی (السارق و السارقة) و (الرائية و الزاني) بود نه بر روی حکمی که برای این افعال تعیین شده است و هم چنین در این حالت حکم نحوی نیز تغییر می‌کرد و این کلمات منصوب می‌شدند. بنابراین مقصود کلام الهی در سوره نور همان مضمونی است که سوره با آن آغاز شده است، یعنی بیان پاره‌ای از احکام الهی، مضمون اصلی سوره نور است که از جمله این احکام و فرائض الهی در این سوره، احکام مربوط به زن و مرد زناکار است. در سوره مائده در چند آیه قبل احکام محارب بیان شده است. در شاهد قرآنی سوره مائده، متناسب با آیات قبل، حکم دزد بیان می‌شود و چون در دو سوره، بیان احکام الهی مقصود بوده است، از این رو، سیبویه در سوره مائده نیز به مانند سوره نور استنباط می‌کند که عبارت محذوف در این دو شاهد قرآنی (فِي الْفَرَائِضِ) فرض می‌شود.

— زجاج إعراب به نصب را در دو آیه سوره مائده و نور که از جانب سیبویه مطرح شده است، نمی‌پذیرد. دلیل عدم پذیرش از جانب او این است: تبعیت از دیدگاه اکثریت ارجح‌تر است (الزجاج، 1988، ج 3: 171). او به شکل صریح بیان می‌کند: در این دو شاهد قرآنی إعراب به رفع را برمی‌گزینم، زیرا إعرابی پذیرفته شده از جانب اکثر قاریان است و پذیرش از جانب اکثریت در زبان عربی، دلیلی قوی به حساب می‌آید و این إعراب به این دو شاهد قرآنی معنی شرط می‌دهد (من زنی فاجلدوه). این دو شاهد قرآنی (الزَّانِيَةُ وَ الزَّانِي) و (السَّارِقُ وَ السَّارِقَةُ) با این تحلیل به عنوان مبتدا، مرفوع می‌شوند و معنای عموم پیدا می‌کنند» (همان، ج 4: 27).

— "زمخشری" در تحلیل شاهد قرآنی سوره مائده دو دیدگاه نحوی را بیان می‌کند: 1- دیدگاه "سیبویه". او معتقد به مرفوع بودن اسم و محذوف بودن خبر است. 2- دو اسم در این شاهد قرآنی مبتدا و فعل واقع بعد از اسم خبر است (الزمخشری، 1998، ج 2: 233). تحلیل دوم را "زمخشری" از جانب عالم نحوی بیان نمی‌کند ولی به نظر می‌رسد تحلیل دوم مورد پسند او است؛ زیرا او در تحلیل شاهد قرآنی سوره نور می‌گوید: منظور آیه را می‌توان «مَنْ زَنَى فَاجْلِدُوهُ» فرض کرد (همان، ج 4: 257). "زمخشری" در بیان دلیل این تحلیل نحوی استناد به آیه‌ی 4 سوره نور می‌کند: «وَالَّذِينَ يُؤْمِنُ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شَهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ» (ر. ک: همان). اسم موصول در این آیه، معنای شرط را می‌دهد از این رو فعل امر در این آیه، خبر برای اسم موصول به حساب می‌آید. به همین دلیل زمخشری با استناد به این آیه، در تحلیل شاهد قرآنی سوره نور (ال) در (الزانیة و الزانی) را اسم موصول تعلیل می‌کند که معنای مبتدایی را که متضمن معنای شرط است، به کلام می‌دهد.

— طبرسی در تفسیرش ابتدا نظر سیبویه را در مورد إعراب به رفع و نصب، آیه سوره مائده مطرح می‌کند. سپس دیدگاه مبرد را در مورد إعراب به رفع که در جهتی مخالف با تحلیل سیبویه در این نمونه قرآنی است، بیان می‌کند. طبرسی اشاره می‌کند: مبرد معتقد است در این شاهد قرآنی إعراب رفع به جهت مبتدا بودن بهتر است؛ زیرا آیه معنی شرط می‌دهد و منظور آیه یک فرد خاص نیست بلکه منظور عموم افراد است. بنابراین منظور این شواهد نمی‌تواند به مانند (زیداً فاضربه) باشد بلکه منظور (مَنْ سَرَقَ فَاقْطَعْ يَدَهُ) است (الطبرسی، 2005، ج 3: 127). طبرسی به صورت مستقیم بیان نمی‌کند که کدام تحلیل مورد نظر او است ولی وقتی به قسمت بیان معانی آیات در تفسیر او مراجعه می‌کنیم، متوجه می‌شویم که تحلیل مد نظر او همان تحلیل مبرد و زجاج است؛ زیرا که او (ال) را در این دو شاهد قرآنی حرف جنس تعبیر می‌کند و در سوره نور آیه را به صورت (التي تزني و الذی يزني) معنا می‌کند و در این آیه نیز به مانند سوره مائده بیان می‌کند حرف (ال)، عموم جنس زن و مرد را در برمی‌گیرد (ر. ک: همان، ج 3: 273 و ج 7: 160).

— فخر رازی در ابتدا اختلاف دانشمندان نحو را در ارتباط با این دو شاهد قرآنی ذکر می‌کند. ابتدا اشاره به نظر سیبویه سپس دیدگاه فراء دارد. رازی می‌گوید: فراء معتقد است إعراب به رفع بهتر از إعراب به نصب است؛ زیرا الف و لام در (السارق و السارقة و الزاني و الزانية) در سخن خداوند تعالی، جانشین (الذي) است که در این صورت تصور می‌شود، منظور آیه (الذي سرق فأقطعوا يده) است. بر اساس این فرض ورود حرف (فاء) بر خبر شایسته است؛ زیرا خبر در این حالت در جایگاه جواب قرار دارد در حالی که إعراب به نصب در صورتی شایسته است که منظور، یک سارق مشخص باشد (الرازی، 1981، ج 11: 228). رازی در ادامه می‌گوید: زجاج

که فردی مورد اعتماد است، تحلیلش در تایید نظر فراء است (همان). با این سخن رازی می‌توانیم به این باور برسیم که او تابع نظر فرا و زجاج است و دیدگاه سیبویه را قبول ندارد. رازی برای تایید نظر فرا دلایلی را مطرح می‌کند، از آن جمله:

1- خداوند در سوره مائده در آیه 38 در ادامه ﴿فَاقْطِعُوا أَيْدِيَهُمَا﴾، می‌فرماید ﴿جَزَاءٌ بِمَا كَسَبْنَا﴾. این سخن می‌تواند به این معنا باشد که مجازات سرقت، قطع کردن دست است. بنابراین اگر مجازات جنبه عموم پیدا کند پس شامل عموم شرط یعنی همه سارقین می‌شود.

2- سرقت جنایت است و قطع کردن دست، کیفر این جنایت است. ارتباط کیفر با جنایت ارتباطی مناسب و در شان است و بیان حکم به دنبال صفت، دلیل بر این است که صفت علت حکم است.

3- اگر آیه را بر اساس این دیدگاه تحلیل کنیم، آیه معنای تام و مفیدی را می‌دهد ولی اگر بر اساس معنای یک سارق مشخص، در نظر بگیریم، معنای آیه کامل و مفید نیست (همان: 229).

سپس رازی دیدگاه سیبویه را مورد نقلا قرار می‌دهد. او در ابتدای بررسی تحلیل سیبویه می‌گوید: «قول "سیبویه" لیس بشیء/ تحلیل سیبویه بی ارزش است» (همان) او دلایلی را برای این باور خود ارائه می‌دهد:

1- سیبویه با ترجیح اعراب تصب بر اعراب رفع در این دو شاهد قرآنی طعنه به قرآنی زد که از جانب رسول اکرم (ص) به صورت پی در پی نقل شده است. او قرائتی را در اولویت قرار می‌دهد که فقط یک قاری، عیسی بن عمر بر اساس این قرائت، آیه را تلاوت کرده است. در حالی که این قرائت در نزد صحابه و تابعین قرائتی باطل و مکروه به حساب می‌آید.

2- اگر اعراب به نصب در این شواهد قرآنی درست باشد، پس باید قاریانی باشند که آیه ﴿وَاللَّذَانِ يَأْتِيَانَهَا مِنْكُمْ فَادُّوهُمَا﴾ (النساء/16) را هم با اعراب نصب قرائت کرده باشند در حالی که هیچ قاری‌ای این آیه را با اعراب نصب قرائت نکرده است. پس قرائت نشدن آیه با اعراب نصب گویای این است که تحلیل سیبویه بی اعتبار است.

3- اگر (والسارق والسارقة) را مبتدا و خبر را محذوف در نظر بگیریم، در این صورت معنای جمله با مبتدا و خبر کامل می‌شود. پس متعلق حرف (فاء) در فعل (فأقطعوا أیدیهم) کدام است؟ اگر بگوییم متعلق به فعلی است که (السارق و السارقة) دلالت بر آن فعل می‌کنند یعنی (أنه إذا أتى بالسرقه فأقطعوا أیدیهم). پس در حقیقت ما در پایان اعتراف کرده‌ایم که (والسارق والسارقة) در درون خود اشاره به معنای (من سرق) دارد. پس از همان ابتدا این تحلیل را بیان کن تا احتیاج به تحلیل بر حذف نداشته باشی.

4- اگر انتخاب ما قرائت با اعراب نصب باشد، این قرائت دلالت بر وجوب قطع دست سارق نمی‌کند. ولی اگر ترجیح ما قرائت به اعراب رفع باشد، این قرائت دلالت بر این معنا دارد و این معنا (وجوب قطع دست

سارق) تأکیدی بر سخن خداوند تعالی ﴿خَزَاءٌ بِمَا كَسَبَا﴾ است. با این تحلیل قرائت با إعراب رفع در اولویت قرار می‌گیرد (همان: 229_230).

ابو حیان اندلسی انتقادهایی را که رازی بر تحلیل سیبویه وارد نموده، پذیرفته است و دلیل این انتقادهای او را عدم درک درست رازی از تحلیل سیبویه بیان می‌نماید. ابو حیان ابتدا به شرح تحلیل "سیبویه" می‌پردازد و می‌گوید: سیبویه ورود حرف (فا) را بر روی خبر جایز نمی‌داند مگر برای خبر مبتدایی که آن مبتدا شایسته ادات شرط باشد، در این صورت جایز است که حرف (فا) بر روی خبر بیاید. البته گروهی از بزرگان مکتب بصره این امر را جایز دانسته‌اند و بیان نموده‌اند ما می‌توانیم (السارق والسارقة) را مبتدا و فعل امر را خبر در نظر بگیریم، در صورتی که ما فرض کنیم الف و لام در (السارق والسارقة) و صلة آن جانشین موصول است که در این صورت دلالت بر معنای عموم پیدا می‌کند؛ زیرا در این حالت به معنای (الذی سرق والذی سرفت) است. ولیکن حرف (فا) در کلام خداوند (فاقطعوا) حرف رابط برای جمله دوم و حرف رابطی برای توضیح حکم مبهم در جمله اول است (ابو حیان اندلسی، 2007، ج 3: 490). ابو حیان اندلسی در شرح تحلیل "سیبویه" درباره علت قرائت (السارق والسارقة) با إعراب نصب بر اساس باب اشتغال توسط یکی از قاریان به نام عیسی بن عمر می‌گوید: در کلام عرب زبان‌ها، در ترکیب‌هایی به مانند (زیداً فأضرب)، إعراب به نصب پسندیده تر است. ولیکن در این شواهد قرآنی اکثریت إعراب به رفع را انتخاب کردند؛ زیرا قاریان بزرگ این نوع از قرائت را برگزیده‌اند؛ به همین دلیل سیبویه تلاش نمود این نوع از قرائت را به شکل صحیح تاویل نماید. او در این وجه اعرابی، (السارق والسارقة) را مبتدا و خبر را محذوف در نظر می‌گیرد؛ زیرا اگر او خبر را (فاقطعوا) در نظر می‌گرفت، بر خلاف کلام مطرح در بین عرب زبان‌ها عمل کرده بود؛ زیرا طبق قاعده نحوی، جایز نیست بر خبر مبتدایی که همراه با الف و لام است، حرف (فا) وارد شود (همان).

ابو حیان در نقد تحلیل و انتقادهای رازی می‌گوید: رازی در حق سیبویه گستاخی نموده است و درباره تحلیل سیبویه مطالبی را بیان کرده که این دانشمند نحوی این مطالب را بیان ننموده است تا آنجایی که در ارتباط با تحلیل سیبویه می‌گوید: (لیس بشیء) (همان).

ابو حیان معتقد است: سیبویه به قرائت متواتری که از جانب رسول اکرم (ص) نقل شده، طعنه زده است و این انتقادی است که رازی به سبب عدم درک درست از تحلیل سیبویه به او وارد نموده است در حالی که سیبویه در تحلیل خود، قرائت با إعراب رفع را به شکل بهتری توجیه نموده و بیان نموده است که این شاهد قرآنی شامل باب اشتغال نمی‌شود و منصوب نمی‌گردد و به همین جهت اکثر قاریان إعراب به رفع را برگزیده‌اند؛ به دلیل این که آنها به سبب وجود حرف فاء، (السارق والسارقة) را به عنوان مبتدا تحلیل نموده‌اند که خبر آن فعل امر است. در حالی که تحلیل درست این است که آنها باید این دو کلمه را مبتدایی که خبر آن محذوف

است، در نظر بگیرند. (ر.ک: همان). ابوحنبلان در ادامه می‌گوید: این سخن سیبویه (أبت العامة إلا الرفع)، طعنه به إعراب رفع نیست؛ چگونه می‌توان این سخن را طعنه به حساب آورد وقتی که سیبویه می‌گوید: (وَقَدْ يَحْسُنُ وَيَسْتَقِيمُ ان تَقَوْلَ عَبْدِ اللَّهِ فَاضْرِبَهُ). در عبارت (عبدالله فاضربه)، مبتدا می‌تواند ظاهر یا محذوف باشد. در ظاهر شدن مبتدا می‌توانیم بگوییم (هذا زيد فاضربه)، یا این که (هذا) را که مبتدا است، محذوف در نظر بگیریم. بنابراین تحلیل سیبویه این امکان را به ما می‌دهد که بر اساس تاویل، در این شواهد قرآنی بگوییم عبارت (السارق و السارقة) مبتدا و خبر محذوف است یا برعکس مبتدا محذوف است (ر.ک: همان).

در مثالی که ابوحنبلان به نقل از سیبویه بیان می‌کند، دو اصطلاح (یستقیم و یحسن) به کار برده شده است. «سیبویه در فصل ویژه‌ای در کتاب (ج 1: 8) کلام را در مرحله نخست بر اساس معیارهای مستقیم و محال تقسیم می‌کند. نمونه‌های وی، نشان می‌دهند، کلام محال، کلامی است که هیچ معنایی از آن نمی‌توان استنباط کرد و کلام مستقیم، به کلام حَسَن و قَبِيح تقسیم می‌شود. کلام قبیح کلامی است که ساخت جمله غیر دستوری است، ولی برداشت معنا از آن میسر است. مانند: (قَدْ زَيْدًا رَيْثُ)؛ یعنی: حتماً زید را دیدم. و کلام حَسَن کلامی است که ساخت جمله کاملاً دستوری و استنباط معنی هم از آن میسر است. مانند: (قَدْ رَيْثُ زَيْدًا)؛ یعنی: حتماً زید را دیدم» (دین محمدی، 1389: 170).

بنابراین سیبویه به دلیل رعایت قواعد نحوی، اعراب به نصب را برای این دو شاهد قرآنی بهتر می‌داند؛ به دلیل این که طبق قاعده، اسم همراه با فعل طلبی منصوب می‌شود. هم چنین او معتقد است، ما می‌توانیم اسم را مبتدا و خبر را محذوف و یا برعکس در نظر بگیریم؛ زیرا او معتقد است که جمله در بر دارنده معنای شرط نیست. در حالی که مفسران معتقدند جمله در بردارنده معنای شرط است؛ به همین دلیل آنها اسم را مبتدا و فعل امر را خبر در نظر گرفته‌اند و بر اساس وجود حرف (فا) بر روی فعل امر اظهار می‌دارند که معنی آیه دلالت بر عموم دارد؛ زیرا که حرف (فا) در این شواهد نظیر حرف جزاء است و حرف جزاء دلالت بر عموم می‌کند و هم چنین آنها حرف تعریف در این دو شاهد قرآنی را معرفه ناقص در نظر گرفته‌اند ولی سیبویه حرف تعریف را در این اسمها معرفه تام در نظر گرفته است. گویی که تعریف دزد و زناکار کاملاً در ذهن مردم شناخته شده است. به نظر نگارنده وقتی قرار است احکام فقهی بیان شود، باید مسندالیه احکام فقهی کاملاً شناخته شده باشد.

3.4 حذف حرف

حذف حروف بر خلاف قاعده نحوی است؛ زیرا قاعده کلی دلالت بر عدم جواز به حذف حرف دارد، و فقط برای بیان نهایت اختصار حذف حرف صورت می‌گیرد. ابن جنی در کتاب "الخصائص" به نقل از ابوعلی الفارسی می‌گوید: حذف حروف در قانون نحو نیست. حروف به سبب بیان نوعی از اختصار در کلام می‌آیند. بنابراین اگر حرف حذف شود، کلام مختصرتر می‌گردد و اختصار مختصر نوعی نقص در کلام به حساب می‌آید (ابن جنی، 2008، ج 2: 273). لکن گاهی به صورت نادر حذف حرف در کلام شکل می‌گیرد. ابن جنی در پیرامون حکم حذف حروف، در تکمیل کلام سابق خود می‌گوید: طبق قاعده نحوی، حذف یا اضافه نمودن حروف در کلام جایز نیست. با این وجود گاهی حروف حذف یا اضافه می‌شوند (همان: 280).

4. 3. 1. حذف حرف به دلالت قرینه معنوی کلام

یکی از شواهد قرآنی که "سیبویه" در حذف حرف جر به آن استناد می‌کند، آیه ﴿أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكِّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى﴾ (البقرة/282) است. سیبویه درباره آیه 282 سوره بقره اشاره به إعراب فعل (تُذَكِّرُ) دارد و إعراب این فعل را منصوب می‌خواند. او با مطرح کردن یک سوال فرضی در تحلیل خود، تلاش می‌کند، معنای آیه را برای خواننده بهتر بیان کند. او می‌گوید: سخن خداوند تعالی در این سوره منصوب شده است؛ زیرا خداوند امر به گواهی داده است تا اگر یکی از آن دو زن فراموش کرد، دیگری او را یاد آوری کند و به همین سبب فعل (تُذَكِّرُ) با إعراب نصب آمده است. حالا اگر فردی بگوید چگونه ممکن است که بگوییم: (أَنْ تَضِلَّ/ اگر فراموش کند)، ولی منظور فراموش کردن و به شک افتادن نباشد؟ در جواب می‌گوییم: خداوند تعالی می‌گوید: (أَنْ تَضِلَّ)؛ زیرا این فعل دلیلی برای یادآوری است؛ به مانند این است که فردی بگوید: چوب را آماده کرده‌ام که اگر دیوار کج شد، با آن دیوار را نگه دارم. منظور گوینده از آماده کردن چوب، کج بودن دیوار نیست بلکه او خبر از سبب آماده کردن چوب و پشتیبان بودن آن می‌دهد. (سیبویه، 1988، ج 3: 153). منظور سیبویه این است که (إضلال) سبب است و همراه بودن فعل با (ان) ناصبه و محذوف بودن حرف جر (لام) معنی سبب را در وجود این فعل نهفته می‌کند و (إذکار) مسبب عنه است. در این آیه فراموش کردن مقصود نیست بلکه احتمال فراموشی مقصود کلام خداوند است.

خداوند در آیه 283 سوره بقره، به تعلیم برخی از نکته‌های حقوقی اشاره دارد و در برخی موارد نیز در این آیه به دلیل و علت برخی از نکته‌های حقوقی اشاره می‌کند؛ از این رو سیبویه در راستای مقصود آیه، در تحلیل این شاهد قرآنی، به رابطه سبب و مسبب بین دو فعل اشاره دارد. خداوند در این آیه درباره علت این که چرا باید دو شاهد زن آورده شود، سخن می‌گوید و در ادامه بیان می‌کند اگر یکی از آن دو زن به صورت احتمالی فراموش کرد، آن زن دیگر یاد آوری کند.

در این شاهد قرآنی بودن یا نبودن حرف (لام) تغییری در معنا ایجاد نمی‌کند ولی از آنجایی که فعل (أَنْ تَضِلَّ)، مصدر مؤول و از جمله افعال قلبی است که از حواس درونی نشأت گرفته است و دلالت بر معنای مفعول لاجله حصولی دارد و همچنین در فاعل و زمان موافق با عامل است، پس بهتر است که حرف جر حذف شود. — "زجاج" در تحلیل آیه 282 بقره به شکل مستقیم به کلام سیبویه استناد می‌کند و دیدگاه او را در تحلیل خود می‌گنجاند (ر.ک: الزجاج، 1988، ج 1: 364).

— زمخشری با تاثیر پذیری غیر مستقیم از تحلیل سیبویه، علت نصب فعل (تَضَلَّ) را مفعول له بیان می‌کند. این تعلیل با تعلیل سیبویه تفاوتی ندارد؛ زیرا فعل همراه با (أَنْ) تأویل به مصدر می‌شود و مصدر با حرف جر (لام) محذوف، معنای مفعول له را می‌رساند. زمخشری در بیان علت سبب بودن فعل (إِضْلال) و مسبب عنه بودن فعل (إِذْکار)؛ به مانند سیبویه در تحلیل خود سوال فرضی ای شکل می‌دهد سپس به پاسخ به این سوال فرضی، همراه با آوردن مثالی که سیبویه درباره‌ی علت آوردن چوب در تحلیل خود، ذکر کرده است، می‌پردازد و در تحلیل خود نامی از سیبویه به میان نمی‌آورد (ر.ک: الزمخشری، 1998، ج 1: 513).

در تحلیل زمخشری مشاهده می‌کنیم که او نیز به مانند سیبویه در تحلیل این آیه از اسلوب پرسش و پاسخ کمک گرفته است؛ زیرا هر دو گرایش به عقل‌گرایی داشتند. «الآن نظر زمخشری، عقل‌ابزاری است که به وسیله‌ی آن، در کار تفسیر ابهام از متن قرآنی زدوده می‌شود. زمخشری به ظاهر قرآن (که در برابر تدبر معانی آن بسیار ناچیز است) قناعت نمی‌کند. از این رو می‌بینیم که در موارد بسیار در برابر نصوص قرآن، درنگ می‌کند و عقل خویش را به کار می‌اندازد و نصوص قرآنی را به صورت سؤال و جواب روشن می‌کند. چنان‌که به روشنی تلاش و کوشش عمیق وی در این زمینه مشهود است» (الصاوی الجوینی، 1968: 95). این گرایش نیز در تحلیل سیبویه در این شاهد قرآنی مشهود است؛ زیرا که «پیروان مکتب بصره به فیاس و عقل‌گرایی باور داشتند» (روبینز، 1991: 213). بنابراین با توجه به مشهود بودن گرایش عقل‌گرایی در هر دو تحلیل می‌توانیم بگوییم زمخشری به صورت غیر مستقیم در تحلیل این شاهد قرآنی تحت تاثیر تحلیل سیبویه بوده است.

— طبرسی در تحلیل آیه 282 سوره بقره به شکل مستقیم تعلیل سیبویه را یادآوری می‌کند. (ر.ک: الطبرسی، 2005، ج 2: 176).

— فخر رازی برای جایگاه نصب حرف ناصبه (أَنْ) دو دلیل می‌آورد: 1- منصوب بنزع خافض است که بر اساس این تحلیل، حرف جر (لام) حذف شده و اصل عبارت (لَأَنْ تَضِلَّ) است. 2- مفعول له است (الرازی، 1981، ج 7: 123). در هر دو تعلیل، دیدگاه سیبویه که او اشاره به سبب بودن این آیه دارد، به صورت غیر مستقیم دیده می‌شود. فخر رازی در علت نصب فعل تذکر بیان می‌کند: این فعل در مقابل عبارت ما قبلش (أَنْ

تضل إحداهما) قرار دارد. در هنگامی که (الضلال) تفسیرکننده نسیان است پس (إدکار) هم تفسیری برای ما قبلش نسیان است (همان). منظور فخر رازی از اصطلاح تفسیر، همان مفعول له است. فرآ اصطلاح تفسیر را به جای اصطلاح (مفعول لأجله) که بین بزرگان بصره رایج بود، به کار می‌برد (القوزی، 1981: 164). فخر رازی تحلیل سبب و مسبب را با اصطلاح تفسیر که یکی از اصطلاحات مکتب کوفه است و با اصطلاح مفعول له بیان می‌کند و به صورت غیر مستقیم از تعلیل سیبویه در تحلیل خود استفاده نموده است.

4. 3. 2. حذف حرف بر اساس اسلوب اتساع

یکی از انواع حذف، اتساع است که این نوع از حذف در جهت ایجاز و اختصار قرار دارد؛ زیرا کلمه از قاعده نحوی‌ای که برای آن کلمه تعیین شده خارج شده و مشمول قاعده‌ای می‌شود که برای آن کلمه تعیین نشده است. بنابراین اتساع: «تغییر معنای نحوی کلمه در ترکیب به سبب ایجاز اختصار و ایجاز است و این تغییر تأثیری بر روی معنای اصلی عبارت ندارد» (عبدالرحمن، 2018: 13). اولین فردی که این اصطلاح را به کار برد و بحث در رابطه با این فن را در کتابش گسترده کرد، شخص سیبویه بود. او در این ارتباط می‌گوید: حذف بر اساس اتساع در جهت شکل‌گیری نوعی اختصار در کلام است. این نوع از حذف در نتیجه اعتماد متکلم به درک محذوف بر اساس قرینه لفظی و عقلی ایجاد می‌شود و مجازی که از طریق این نوع از حذف در کلام شکل می‌گیرد از عمق و بلاغت برخوردار است (سیبویه، 1988، ج 1: 215). سیبویه هدف و شرایط اتساع را این‌گونه توصیف می‌کند: اتساع برای غنی کردن کلام همراه با ایجاز، با علم مخاطب به مقصود کلام است (همان: 216). منظور سیبویه این است که «مخاطب باید شناختی از مفهوم کلام داشته باشد و فهم مخاطب از کلام با درهم شکستن حصارهای شناخت لغوی و فراتر کردن اختیار در این زمینه حاصل می‌شود و به نوعی مخاطب باید ابتکار لغوی داشته باشد» (عبداللطیف، 2000: 86). سیبویه در شرح شاهد قرآنی ﴿بَلْ مَكْرُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ﴾ ﴿سبأ/۳۳﴾، که در ارتباط با مبحث اتساع صحبت می‌کند، می‌گوید: منظور آیه 33 سوره سبأ «بَلْ مَكْرُ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ» و «فَاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَا يَمْكُرَانِ وَلَكِنَّ الْمَكْرَ فِيهِمَا» است (سیبویه، 1988، ج 1: 176 و 212). در این آیه «کلمه (مکر) مضاف به «لَیْل و نَهَار» شده است در حالی که شب و روز مکر نمی‌کنند بلکه این امر در ظرف زمان شب و روز اتفاق می‌افتد و آنکه مکر را به کار می‌برد، انسان است ولیکن ساختار آیه دلالت بر بسیاری مکر و مکرر بودن آن دارد. گویی که مکر ثابت است و منقطع از شب و روز نیست» (الطباطبایی، 2006، ج 16: 308).

در این شاهد قرآنی، منظور مکر خود لیل و نهار نیست، بلکه مکر مستکبرین در لیل و نهار مراد است. بنابراین انتساب مکر به زمان مجاز در اسناد است. به اعتبار این که زمان، ظرف دسیسه‌ها و نقشه‌ها قرار گرفته است.

پیشینان در بحث از شیوه‌های به وجود آمدن مجاز از سه اصل سخن گفته‌اند: اتساع، تاکید، تشبیه. آنان معتقدند که بدون وجود یکی از این سه اصل، استعمال لفظ در معنای مجازی ممکن نیست. در این شاهد قرآنی سه اصل مجاز وجود دارد. از طریق اتساع مفهوم ظرف به لیل و نهار اضافه شده و زمان، ظرف دسیسه‌ها و نقشه‌ها قرار گرفته است. از طریق تشبیه، زمان به انسان دسیسه‌گر تشبیه شده است و از طریق تاکید اشاره به آبتن بودن طول شبانه روز به توطئه دارد؛ زیرا یک مفهوم عینی (دسیسه‌گری انسان) را در یک مفهوم انتزاعی (دسیسه‌گری شبانه روز) مفهوم سازی می‌کند.

در این شاهد قرآنی حرف جر حذف شده است و (اللیل و النهار) به جای این که مجرور به حرف جر باشند مجرور به اضافه شده‌اند. حکم نحوی و حقیقی این دو اسم این است که مجرور به حرف جر باشند ولی به صورت مجازی مجرور به اضافه شده‌اند. این دو اسم لفظاً مجرور به اضافه هستند ولی در معنا به شکل حقیقی مجرور به حرف جر هستند. شاید در ظاهر حذف یا عدم حذف حرف جر تغییری در معنای کلام ایجاد نکند ولی وقتی در عمق معنای کلام دقیق شویم، می‌بینیم که حذف حرف جر به کلام معنای تشبیه و تاکید و ظرف را داده است در حالی که اگر حذف در کلام صورت نمی‌گرفت ما فقط معنای ظرف را از کلام دریافت می‌کردیم. — زجاج، زمخشری، طبرسی و فخر رازی به صورت غیر مستقیم شرحی که بر این شاهد قرآنی دارند، از نظر لفظی و معنایی برگرفته شده از دیدگاه تحلیلی سیبویه است ولی هیچ کدام در تحلیل خود نامی از سیبویه ذکر نمی‌کنند. و هم‌چنین اصطلاح اتساع را زمخشری و طبرسی در تفسیرشان به کار برده‌اند (رک: الزجاج، 1988، ج 4: 254 و الزمخشری، 1998، ج 5: 125 و الطبرسی، 2005، ج 8: 165 و الرازی، 1981، ج 25: 261).

البته باید اضافه کرد که زمخشری در تفسیر این آیه می‌گوید: وقتی (لیل) به منزلهٔ مفعول قرار داده شود و (مکر) به آن اضافه شود، در واقع در ظرف بودن مجال بیشتری پیدا می‌شود (الزمخشری، 1998، ج 5: 125). این تفسیر به صورت غیر مستقیم بر گرفته شده از تحلیل سیبویه است.

نتیجه‌گیری

مبحث حذف، یکی از مباحث مطرح شده در قواعد نحوی زبان و ادبیات عرب است. در نظر گرفتن یا عدم در نظر گرفتن حذف یکی از عناصر کلام، می‌تواند تاثیر بر روی معنا و تحلیل‌های نحوی داشته باشد.

با بررسی‌های انجام شده در این چند نمونه از شواهد قرآنی در کتاب سیبویه، مشخص شد که این دانشمند نحوی در تحلیل برخی از شواهد قرآنی به عناصر زبانی کلام توجه داشته است؛ او در شاهد قرآنی سوره نساء با توجه به دلالت‌های لفظی کلام، هدف از محذوف بودن فعل را تشویق مخاطب ذکر می‌کند یا در آیه 4 سوره قیامت، بر اساس قرینه لفظیه، علت حذف فعل را، فعل ما قبل بیان می‌کند. در شاهد قرآنی سوره بقره، علت محذوف بودن فعل را دلالت‌های معنایی کلام می‌داند. در نمونه قرآنی سوره نور، مائده و محمد علت محذوف بودن جمله را گذشته از دلالت‌های معنایی کلام، رعایت قواعد نحوی نیز بیان می‌کند.

زجاج، زمخشری، طبرسی و رازی از مفسران برجسته قرآن به حساب می‌آیند. توجه به تحلیل‌های سیبویه جزء اولویت‌های آنها در تحلیل‌هایشان بوده است. این توجه به این معنا نیست که این مفسران در راستای تحلیل‌های سیبویه حرکت نموده‌اند بلکه برخی از این مفسران مانند رازی نقدهای تندی نسبت به تحلیل‌های او داشته‌اند. تاثیر پذیری این مفسران از دیدگاه نحوی سیبویه یا به صورت مستقیم یا به شکل غیر مستقیم است. ولی در اکثر موارد تاثیر پذیری این مفسران به صورت غیر مستقیم است. زجاج با توجه به این که یکی از پیروان مکتب اهل بصره به حساب می‌آید ولی تحلیل‌هایش به صورت غیر مستقیم برگرفته شده از تحلیل‌های سیبویه است. طبرسی و به خصوص رازی در اکثر تحلیل‌های خود، به شکل غیر مستقیم، با استناد به زجاج، تحلیل‌های سیبویه را پذیرفته‌اند و یا با استناد به زجاج تحلیل این دانشمند نحوی را پذیرفته‌اند. بعضی از این چهار مفسر، مثال‌هایی به مانند سیبویه، بدون این که نامی از وی ببرند، در برخی از تحلیل‌های خود ذکر کرده‌اند.

کتابنامه

قرآن کریم

1. آسه، جواد. (1392). «نقش علم نحو در تفسیر قرآن کریم». *مجله زبان و ادبیات عرب (دو فصلنامه عربی)*. دانشگاه فردوسی مشهد. شماره 18. بهار و تابستان 1397: صص 62_37، 10.22067/JALL.V10I18.67463.
2. ابراهیم، عبدالعلیم. (1984). «الموجه الفني لمدرسى اللغة العربية». *مجله زبان و ادبیات عرب (دو فصلنامه عربی)*. دانشگاه فردوسی مشهد. شماره سوم. پاییز و زمستان 1389، صص 26_1، 10.22067/JALL.V2I3.8966.
3. ابن جني، أبوالفتح عثمان. (2008). *الخصائص*. تحقيق: الشربيني شريفة. القاهرة: دار الحديث.
4. ابن الخشاب، عبدالله بن احمد. (1972). *المرئجل في شرح الجمل*. الطبعة الثانية. تحقيق: علي حيدر. دمشق.
5. ابن مالک. (1420). *شرح الكافية الشافية*. الطبعة الاولى. تحقيق: عبدالمعتم هريدي. مركز البحث العلمي و إحياء التراث العلمي . مكة: دار المأمون . دمشق.
6. ابن مكتوم القيسي، احمد بن عبدالقادر. (1949). *الذر اللقيط من البحر المحيط*. الطبعة الاولى. مصر: مطبعة السعادة.
7. ابن يعيش، على بن يعيش موفق الدين. (1928). *شرح المفصل*. مصر: دار الطباعة المنير.
8. ابو حيان الاندلسي، محمد بن يوسف. (2007). *تفسير البحر المحيط*. الطبعة الاولى. تحقيق: الشيخ عادل احمد عبد الموجود و الشيخ علي محمد معوض. لبنان. بيروت: دار الكتب العلمية.
9. خاطر، سليمان يوسف. (2008). *منهج سيبويه في الإستشهاد بالقرآن الكريم و توجيه قراءاته و مآخذ بعض الخدثين عليه*. الرياض: مكتبة الرشد.
10. الخطيب، محمد الفتاح. (2006). *ضوابط الفكر النحوي*. تقديم: عبدالرحجي. القاهرة: دار البهائم.
11. دين محمدى، غلامرضا. (1389). *مباني زبان شناسى در جهان اسلام*. تهران: دانشگاه امام صادق.
12. الرازى، فخرالدين محمد بن عمر. (1981). *التفسير الكبير (مفاتيح الغيب)*. الطبعة الاولى. لبنان. بيروت: دار المكتبة العلمية، ج 32.
13. رجبى، محمود. (1383). «روش تفسیر قرآن». *مجله زبان و ادبیات عرب (دو فصلنامه عربی)*. دانشگاه فردوسی مشهد. شماره 18. بهار و تابستان 1397. صص 62_37، 10.22067/JALL.V10I18.67463.
14. روبينز، آر.اچ. (1991). *تاريخ مختصر زبان شناسي*. ترجمه: على محمد حق شناس. تهران: نشر مركز.
15. الزجاج، أبى اسحاق ابراهيم بن السرى. (1988). *معانى القرآن و إعرابه*. شرح و تحقيق: عبدالجليل عبده شلى. بيروت: عالم الكتب.
16. الزركشي، بدرالدين محمد بن عبدالله بن بهادر. (1957). *البرهان في علوم القرآن*. الطبعة الاولى. تحقيق: محمد ابوالفضل ابراهيم. دار الحديث.
17. الزمخشري، جارالله أبى القاسم محمود بن عمر. (1998). *الكشاف عن حقايق غوامض التنزيل و عيون الأقاويل في وجوه التأويل*. الطبعة الاولى. تحقيق و تعليق: الشيخ عادل احمد عبد الموجود و الشيخ على محمد معوض. الرياض: مكتبة العبيكان.

18. (2004). **المفصل في علم العربية**. الطبعة الاولى. تحقيق: فخر صالح قدارة. عمان: دار عمار.
19. سيبويه، أبي بشر عمرو بن عثمان بن قنبر. (1988). **الكتاب**. الطبعة الثانية. تحقيق و شرح: عبدالسلام محمد هارون. القاهرة: مكتبة الخانجي.
20. الصّاوي الجويني، مصطفى. (1968). **منهج الزمخشري في التفسير القرآن و بيان اعجازه**. القاهرة: دار المعارف بمصر.
21. الطباطبائي، محمد حسين. (1973). **الميزان في التفسير القرآن**. الطبعة الثانية. لبنان: بيروت: مؤسسة الأعلمی للمطبوعات.
22. الطبرسي، ابوعلی الفضل بن الحسن. (2005). **مجمع البيان في تفسير القرآن**. الطبعة الاولى. لبنان، بيروت: دار العلوم.
23. طوسي، محمد بن نصير الدين. (1980). **تلخيص الخصال**. تحقيق: عبدالله نوراني. تهران: مركز پژوهشی ميراث مكتوب.
24. عبدالرحمن، بهاءالدين عبدالوهاب. (2018). **مفهوم الإتساع و ضوابطه في علم النحو**. دار النشر الألوكة.
25. عبد اللطيف، محمد حماسه. (2000). **النحو و الدلالة**. الطبعة الاولى. بيروت: دار الشروق للنشر و التوزيع.
26. عضيمه، محمد عبد الخالق. (1975). **فهارس كتاب سيبويه و دراسة له**. مصر: مطبعة السعادة.
27. الغزالي، أبي حامد. (د.ت). **مجموعة رسائل الإمام أبي حامد الغزالي**. راجعة: إبراهيم أمين احمد. القاهرة: المكتبة التوفيقية.
28. الفراء البغوي، أبو محمد الحسين بن مسعود. (2002). **معالم التنزيل في التفسير و التأويل**. الطبعة الاولى. لبنان، بيروت: دار الفكر للطباعة و النشر و التوزيع.
29. النجار، لطيفة. (2003). **المنزلة المعنى في نظرية النحو العربي**. دبي: دار العالم العربي.
- بايان نامه:
1. القوزي، عوض حمد (1981). **المصطلح النحوي نشأته و تطوره حتى أواخر القرن الثالث الهجري** (للحصول على درجة الماجستير) . المملكة العربية السعودية: عمادة شؤون المكتبات - جامعة الرياض.

Reference

The Holy Quran

- .Abd al-Rahman, B. D. A. (2018). The concept of breadth and its controls in grammar. Al-Alukah Publishing House. [In Arabic].
- .Abdul Latif, M. H. (2000). Grammar and semantics, first edition. Beirut: Dar Al-Shorouk for Publishing and Distribution. [In Arabic].
- Abu Hayyan Al-Andalusi, M. (2007). Interpretation of the ocean sea. First Edition. Edited by: Sheikh Adel Ahmed Abdul Mawjood and Sheikh Ali Muhammad Moawaz. Lebanon, Beirut: Dar Al-Kutub Al-Ilmiat. [In Arabic].
- Aceh, J. (2012). "The role of syntax in the interpretation of the Holy Quran". Journal of Arabic Language and Literature Ferdowsi University Of Mashhad. Issue 18. Spring and summer 1397. 10.22067/JALL.V10I18.67463. [In Persian].
- Al-Fara' Al-Baghawi, M. H. (2002). Tafsir Al- BaghWI Al- musamma Maealim Al-Tanzil. first edition. Lebanon, Beirut: Dar Al-Fikr for printing. publishing and distribution. [In Arabic].
- Al-Ghazali, A. H. The collection of Imam Abi Hamed al-Ghazali's epistles. reviewed by: Ibrahim Amin Ahmed. Cairo: Tawfiqia Library. [In Arabic].
- Al-Khatib, M. (2006). Grammatical thought controls. presented by: Abdel-Rahji. Cairo: Dar Al-Baseer. [In Arabic].
- Al-Najjar, L. (2003). The status of meaning in the theory of Arabic grammar. Dubai: dar Aalam Al - arabi. [In Arabic].
- Al-Razi, F. M. (1981). *al-Tafsir al-Kabir (Mafatih al-Ghayb)*. Lebanon, Beirut: Dar Maktaba Al-elmia. [In Arabic].
- Al-Sawi Al-Juwayni, M. (1968). Al-Zamakhshari's Approach to the Interpretation of the Qur'an and Explanation of its Miracles. Cairo: Dar Al-Maaref in Egypt. [In Arabic].
- Al-Tabarsi, A. A. (2005). Al-Bayan Complex in the interpretation of the Qur'an. first edition. Lebanon, Beirut: Dar al-Ulum. [In Arabic].
- Al-Zajjaj, A. I. I. (1988). Meanings of the Qur'an and its Arabic. Explanation and verification: Abdel-Jalil Abdo Shalaby. Beirut: The World of Books. [In Arabic].
- Al-Zamakhshari, M. (1998). Al-Kashshaf. First Edition. Editing and Commentary: Sheikh Adel Ahmed Abdul Mawjood and Sheikh Ali Muhammad Moawaz. Riyadh: Obeikan Library. [In Arabic].
- Azimah, M. A. (1975). ndexes of Sibawayh's book and his study. Egypt: Al-Saadat Press. [In Arabic].
- (2004). Al-Mofassal in the Science of Arabic. first edition. Edited by: Fakhr Saleh Qadara. Amman: Dar Ammar. [In Arabic].
- Al-Zarkashi, B. D.M.A. (1957). The Proof in the sciences of the Qur'an, first edition. investigatad by: Muhammad Abu Al-Fazl Ibrahim. Dar al-Hadith. [In Arabic].
- Deen Mohammadi, Gh. R. (1389). The basics of linguistics in the Islamic world. Tehran: The Imam Sadiq University. [In Persian].
- Ibn al-Khashab, A. (1972). *The improviser in explaining the sentences*. Investigation: Ali Haider. Damascus. [In Arabic].
- Ibn Jenni, A. O. (2008). *Characteristics. investigation*: El-Sherbiny Sharidat. Cairo: Dar Al-Hadith. [In Arabic].

- Ibn Maktoom Al-Qaisi, A. (1949). Foundling Durr from the Sea of the Ocean. first edition. Egypt: Al-Saadat Press. [In Arabic].
- Ibn Malek, (1420). *Explanation of AlKafiah AShafiah*. Edited by: Abdel Monem Haridi. Scientific Research and Scientific Heritage Revival Center. Mecca: Dar Al-Mamoun - Damascus. [In Arabic].
- Ibn Yaish, A. (1928). Detailed explanation. Egypt: Al-Munir Printing House. [In Arabic].
- Ibrahim, A.(1984). Technical justification for teachers of Arabic language. ", Journal of Arabic Language and Literature Ferdowsi University Of Mashhad. Issue 3.Autumn and winter 1389. 10.22067/JALL.V2I3.8966. [In Persian].
- Khater, S. (2008). Sibawayh's approach in citing the Holy Qur'an and directing its readings, and the criticisms of some hadith scholars on it. Riyadh . Al Rushd Library. [In Arabic].
- Rajabi, M.(1383). "The method of interpretation of the Qur'an". Journal of Arabic Language and Literature Ferdowsi University Of Mashhad. Issue 18. Spring and summer 1397. 10.22067/JALL.V10I18.67463. [In Persian].
- Robbins, R. H. (1991). A Short History of Linguistics. translated by: Ali Muhammad Haq Shenasi. Tehran: Center publication. [In Arabic].
- Sibawayh, A. B. (1988). al-Ketāb. second edition. investigation and explanation: Abdul Salam Muhammad Harun. Cairo: Maktaba Al-Khanji publisher. [In Arabic].
- Tabatabai, F.I. H. (1973). Tafsir Al-Mizan. second edition. Lebanon, Beirut: Muasat Al-Alami Li Al-Matbueati. [In Arabic].
- Tosi, M. (1980). Al Talkhīs al-Muḥaṣṣal, Investigation: Abdullah Nouri. Tehran: Pzhohshi center written inheritance. [In Arabic].

thesis:

- Al-Quzi, A. H. (1981). The grammatical term developed until the end of the third century AH (to obtain a master's degree). Saudi Arabia: Deanship of Library Affairs - Riyadh University. [In Arabic].

تحليل الشواهد القرآنية على الحذف في كتاب السيبويه وأثره على المفسرين (دراسة حالة: الزجاج والزمخشري والطبرسي وفخر الرازي)

الملخص

استخدم سيبويه العديد من الأدلة القرآنية لتقوية تحليله وتأسيس مبادئ نحوية. لذلك يعتبر كتابه أقدم كتاب في علم النحو ودراسة الأدلة القرآنية. مصادر التفسير الحقيقية والموثوقة هي طريقة لفهم وتفسير آيات القرآن. وإذا لم يؤخذ هذا الموضوع بعين الاعتبار، يقع المفسر في أخطاء أو تاويلات خاطئة. من بين مصادر التفسير المختلفة، تعتبر المصادر النحوية مهمة جدًا في الفهم الصحيح للآيات الإلهية. قد يكون هذا من ضرورات هذا البحث، يتناول هذا البحث بشكل وصفي تحليلي دراسة الأدلة القرآنية على (الحذف) في الكتاب. ثم، بطريقة مقارنة، يُشير مدى وطريقة تأثير تحليلات سيبويه على المفسرين مثل الزجاج والزمخشري والطبرسي وفخر الدين الرازي. من أهداف هذا البحث هو التعبير عن قبول الشرح النحوي لسيبويه فيما يتعلق بالشواهد القرآنية من قبل المفسرين. التحقيقات التي أجريت تظهر ذلك استفاد هؤلاء المفسرون العظام بشكل مباشر (من خلال ذكر الاسم) أو بشكل غير مباشر من تحليلات هذا العالم النحوي العظيم. تم قبول وجهة نظر سيبويه في التأثير غير المباشر في معظم الحالات بواسطة الزجاج أو الزمخشري، أو عن طريق الاقتباس من خليل أو عن طريق نسب التحليل إلى مدرسة البصرة، وفي بعض الحالات مع انتقادات حادة، خاصة من قبل فخر الرازي. نقطة أخرى يمكن ذكرها في تحليل سيبويه هي اهتمامه بقواعد النحو وأسلوب التعبير السائد بين العرب وسباق الكلمات في دراسة الأدلة القرآنية. نتيجة أخرى لهذه المقالة هي الإشارة إلى نصح العقلانية في بعض تحليلات سيبويه وأربعة مفسرين، والتي تكون في معظم الحالات في شكل أسئلة وأجوبة. المفردات الدليلية: الحذف، الأدلة القرآنية، سيبويه، الزجاج، الزمخشري، الطبرسي، فخر الدين الرازي.